

## عقل در لسان آیات و اخبار و اصطلاح و تعبیر حکما و عرفا

-۴-

### علم الحدیث

از بیانات گذشته ظاهر گردید که علم در لسان اخبار عبارت است از ، ادراک یا شهودی که انسان را به اخرویات ، و صفات فاضله ، و اخلاق حمیده مانند : رحم، کرم ، صدق ، حق گوئی ، حق جوئی و سایر مکارم الهیه بکشاند ؛ و از دنیاویات و ردائل اخلاقی مانند کذب، تهور، خیانت و غیره دور سازد ؛ و مقابل آن را یعنی ادراک اموری که انسان را به عادیات جذب نماید جهل و ضلالت یا گمراهی و غوایت نامند .

اینک گوئیم : مبدأ این ادراک و آن قوه که در انسان سبب این شهود می شود در زبان اخبار و آیات موسوم است به عقل ، و ضد و مقابل آن را شیطنت و نکری یا جهل خوانند . پس در عالم صغیر انسانی دو قوه موجود است مسمی به : عقل و جهل و برای هر یک از این دو قوه جهاتی مقرر است که در زبان احادیث و ائمه اطهار جنود و عساکر آن قوه نامیده می شوند .

نظیر این دو قوه انسانی در عالم کبیر نیز متحقق است با عناوین و تعبیرات مختلف ، مانند : «عالم ارواح طیبه و خبیثه» و «عالم عقل و طبع ، عالم ملائکه و شیاطین» و یا «عالم جن» و غیر اینها . (۱)

عقل عالم کبیر چنانچه اشاره شد به اعتبارات

مختلف ، اسامی متعددی دارا می باشد که تماماً حاکی از یک حقیقت وجود هستند . مثلاً عقل نامیده می شود از جهت آنکه به منزله عقل و قیدی است برای او وجود مطلق ؛ صادر اولش گویند به اعتبار آنکه اول اثر و معلول حضرت حق است که :

«اول من قرع باب الاحدیة هو العقل» ؛ نور قاهرش دانند «لظهوره فی نفسه و مظهریته لمادونه» ؛ آن را «عقل کل» خوانند به اعتبار اشتغال بر کلیات وسیعه و احاطه بر آنها ؛ «روح» خوانندش از جهت آنکه حیوت تمام اشیاء و موجودات ممکنه قائم به اوست ؛ «قلم اعلی» به واسطه آنکه در احوال نفوس کلیه نقوش حقایق و معارف به وسیله او رسم می شود .

بالجمله «کلمه طیبه ، کن وجودی ، مثبت

مطلقه ، رحمت واسعه ، فیض منبسط» و غیره هر يك به اعتبار جهتی از جهات عقل است بدون اختلاف در مسیبات به این الفاظ ، در بعضی از اخبار به عنوان اسم مرسوم گردیده است (۲) .

فی توحید الصدوق عن ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الكلینی باسناده عن ابی عبدالله علیه السلام ، قال : « ان الله تعالى خلق اسماً بالحروف غیر منعوت وباللفظ غیر منطوق .... » .

چون این حدیث مشکل و مفصل است در آینده به شرح آن خواهیم پرداخت. غرض استشهاد به تسمیه عقل بود به عنوان اسم با صفات دیگری که در این خبر و سایر اخبار برای عقل اثبات گردیده است .

عرفا و حکما نیز عقل را به تعبیرات مختلف یاد می کنند ؛ مثلاً : عرفا آن را به عنوان « حقیقت محمدیه » یاد می کنند به عنایت اینکه عقل اول در قوس نزول متحد شود با عقل اکمل افراد بشر که عقل حضرت ختمی مآب یا مبدأ فعلیات کمالیه افراد انسان ؛ همین عقل محمدی «ص» در قوس صعود با عقل انسان کبیر متحد شود .

به واسطه همین اتحاد صعودی و نزولی فرمود : «اول ما خلق الله روحی بالعقل» ، و بواسطه همین اتحاد مصدر فعلیات و فیوضات الهیه به توسط ذات مقدسش به خلق می رسد چنانچه ، مرجع و مآب اشیاء به ساحت قدس واجب ، به وسیله فعلیت محمدی انجام خواهد گرفت .

شاید یکی از معانی شفاعت همین جهت باشد چه ، تسمیم ناقص توسط کامل و ایصال به منبع اصلی کمال جز به طریقه اتحاد « ما بالقوه » به « ما بالذات » تحقق پذیر نیست . بالجمله از این قوس صعود و نزول

در احادیث به عنوان « اقبل فاقبل وادبر فادبر » اشارت رفته است . زیرا : عقل به واسطه خطاب تکوینی اقبل و ادبر از مقام شامخ خود در مراتب وجود تنزل نموده و بدون تجافی از مرتبه خاصه خود صعود به مراحل می نماید تا اطاعت امر به رجوع نموده و به ساحت قدس ذات فاعل و جویی معاودت کند ؛ و این خطاب مستطاب را در هر آنی به موقع اجرا گذارد ، و چون حرکت وجود در مراتب « دوری » است نه مستقیم ؛ و اگر نه لازم آید که برای واجب تعالی مراتب کمال متناهی شود که بالبدیهه باطل است .

پس اقبال عقل به عالم کثرات و ادبار او از ناسوت به لاهوت متحد است بحسب ذات و مختلف است به اعتبار . به همین جهت در روایات عقل یکجا « اقبل » بر « ادبر » مقدم گردیده ، و جای دیگر « ادبر » . این تقدیم و تأخیر مستلزم تفاوتی در معنی و مقصود نیست . همچنین متعلق ادبار و اقبال اعم از اینکه واجب تعالی باشد « اقبل الی الله وادبر عن الله » یا آنکه اکثر اشیاء و وحدت آنها مراد باشد « اقبل

الی الکثرات وادبر عن الکثرات » ، تفاوتی در معنی حاصل نشود . زیرا ، اقبال به اشیاء به حکم اطلاق الوهیت و ارسال هویت اقبال به مقام مقدس ذات است . چنانچه ادبار از اشیاء به وجهی اقبال به حضرت حق و به وجهی ادبا راز مقام ذات است : به حکم محکم « لودلیتم الی الارض السابعة لهبطتم علی الله » .

علامه کاشانی در وافی مابین روایات تنافی از جهت تقدیم و تأخیر وهم از جهت متعلق اقبال و ادبار خیال نموده ، و در مقام جمع برآمده ، و جمعی نموده است که خالی از اشکال نیست ، چنانچه ملا فضل الله



در حواشی وافی متذکر شده است؛ ولی ایراد محشی بر صاحب وافی وارد نیست.

بالجمله، مابین احادیث کتاب عقل تنافی و تعارضی مشاهده نمی‌شود تا در مقام دفع آن برآئیم.

معنی استنطاق عقل عالم کبیر عبارت است از: اظهار کمالات منظویه در ذات عقل به حسب خارج، چه آنکه دیگر ایجاد موجودات متأخره از عقل یا نفس و طبع و جسم و هیولا، و صور نوعیه همان نطق و اظهار منظریات کمالیه عقل است. اما استنطاق عقل نسخه صغیر انسانی عبارت است از: حرکت استکمالی، یا خروج از قوه به فعل، زیرا، ادراك قوه عاقله انسانی پیوسته در اشتداد است، چنانچه قوه جهل همواره در ترقی نفسانیات می‌کوشد، از همین جهت حکما عقل صغیر را به مراتب چهارگانه معروفه: «عقل هیولانی»، «عقل بالملکه»، «عقل بالفعل» و «عقل بالمستفاد» تقسیم کرده‌اند. و از آنجا که عقل معلول اول و ظل وحدت حقه است، قابل تعقل و ارتسام ذهنی نیست؛ بلکه کلیه وجودات قابل ارتسام در ذهن نمی‌باشند؛ از این رو در مقام تحدید و معرفی از راه اشاره به آثار و ذکر خواص عقل را یادآوری فرموده، و به واسطه بیان صفات به این جوهره بشر را هدایت نموده‌اند.

پس این اختلاف اوصاف و تفاوت خواص و آثار را نباید دلیل اختلاف حقیقت دانست، یا تمام آن علائم را برای عقل انسانی تصور نمود، و یا آنکه چند قسم عقل از مجموع احادیث استخراج نمود؛ بلکه تمام جهات حکایات از کمالات منظویه در عقل می‌نماید که هر دسته از صفات در یک مرحله و برای یک جلوه عقل ثابت و مقرر است. و چنانکه اشاره

شد غالب این صفات که در اخبار وارد است مولود صفات دیگر و از شعب کمالات ذاتیه عقل است. اما صفات عقل که در اخبار به آنها اشاره رفته است امور ذیل است:

اول: حیا و دین که «اب» و «ام» صفات فاضله و مکارم اخلاق بشمارند؛ اعم از عقل صاعد یا نازل. به عبارت اخری، حیا و دین از لوازم لاینفک عقل کامل نسخه صغیر و انسان کبیر است؛ به حسب اصطلاح ائمه اطهار «علیهم السلام» چنانکه در کافی وارد است:

«عن علی (ع) قال: هبط جبرائیل علی آدم (ع)، فقال: یا آدم انی امرت ان اخبرک بواحده من ثلث، فاخترها ودع اثنتین. فقال له آدم: وما الثلث. قال: العقل، والحیاء، والدین. فقال آدم: انی اخترت العقل. فقال جبرائیل: للحیاء والدین. انصرفا ودعاه فقالا: یا جبرائیل انا امرنا ان نکرن مع العقل حیث کان. قال جبرائیل: فشانکما. وعرج.»

عقل چون فتوحه امکان ذاتی و ماهیت خویش را در علم غیبی و تصور مشاهده نکند، و چون فعلیت و کمال علتش را مورد نظر قرار دهد جز تمامیت و وجوب ادراک ننماید. بنابراین از ذاتی خویش که امکان است منفعل و خجل گردیده و چشم حیا به زیر افکند، و چون نسبت به واجب - تعالی - اظهار عجز و خضوع کند حقیقت عبادت در وی ظاهر شود؛ و حقیقت و روح دیانت همان خضوع جبلی و عجز فطری است. پس عقل از حیا و دیانت معنوی منفک نتواند بود؛ اما چون ذاتی مقدم بر عارضی است،



و حیاء عقل از جهت توجه به ماهیت ذاتیه او حاصل گردیده ، و خضوع عبادتش از جهت توجه به وجود که عارض ذات می باشد پدید آمده ؛ از اینجهت در روایت فوق حیا را بردین مقدم فرمود ؛ بنابراین حیاء ناشی از التفات به عجز و قصور است ، و دین اظهار خضوع و تذلل در مقابل علت است .

از بیان فوق به خوبی روشن می شود که از لفظ حیا و دین که به حسب ظاهر اختصاص به عقل انسان صغیر دارد نمی توان این حدیث را به عقل جزئی بشری مخصوص دانست ، به توهم آنکه نسبت به عقل کل و صادر اول دین و حیا را نمی توان نسبت داد . همچنین کلمه آدم و لفظ جبرائیل دلیل اختصاص این دو وصف به عقل جزئی نمی باشد ؛ زیرا مراد از جبرائیل همان جهت تولیة واجب نسبت به عقل است . و مقصود از آدم که تمام اسماء بدو تعلیم گردیده همان عقل است . چه ، عقل مانند آدم اول مظهر اسم جامع «الله» است که تمام اسماء را شامل است . (۳)

کلام در بیان صفات و جهات کمالیه که در عقل نامی و منظوری است به اینجا منتهی گردید که حیا و دین از لوازم غیر منفک عقل است .

دوم از خواص و آثار عقل عبادت جنانی و اطاعت ارکانی است بروجعی که موجب حصول نتایج اخرویه و نیل نعم جنانیه گردد ، و باعث اتصال به عالم قدس و ملاء اعلی شود پیش از حلول اجل ؛ و به همین نعت و صفت عقل را در کافی توصیف و در بعضی از احادیث تعریف کرده است . مانند :

«احمدین ادریس - رفعه الی ابی عبدالله (ع) -

قال : قلت له ما العقل ؟ قال : ما عبد به الرحمن ، واكتسب

به الجنان . قال : قلت فالذی كان فی معویة . قال (ع) : تلكم النکراء ، تلكم الشیطة وهی شیبة بالعقل» .

چنانکه سابقاً اشاره شد اول موجودی که به واسطه التفات به ماهیت امکانی و توجه به قصور و عجز ذاتی نسبت به ذات علت و فاعل وجوبی اظهار خضوع و خشوع نمود عقل اول بود ؛ و خود این خضوع حقیقت عبادت است . پس اول عابد ، در دار وجود همانا عقل می باشد ؛ از طرف دیگر می دانیم تحقق یک طرف اضافه بدون طرف دیگر محال و مستنع است . پس عقل که عابد بالذات است در مقابل ، معبود بالذات لازم دارد ؛ و بدیهی است که معبود بالذات در عالم هستی جز واجب با لذات متصور نمی باشد . بالاخره چون واجب - تعالی - معبود بالذات است پس طرف اضافه او عابد بالذات ضروری و حتمی است . و از این رو صحیح است که گفته شود که معبود بودن واجب به واسطه عقل صورت وقوع به خود گرفته است . چه ، اگر عقل نمی بود عابد مقرر

نمی گردید ؛ و اگر عابد موجود نمی شد معبود متحقق نمی گردید . و به همین جهت در حدیث سابق فرمود : «العقل ما عبد به الرحمن» به این معنی که عقل آن شبیه است که معبودیت رحمان به وسیله او صورت خارجی به خود گرفته ، چنانکه عابدیت عقل به توسط معبودیت رحمن حتمی الوقوع گردیده ؛ بالاخره این عبادت و خضوع جبلی و خشوع فطری عقل موجب جنت قرب و اندکاک در جنان ذات احدیت خواهد گردید .

سوم از صفات عقل آنست که ثواب و عقاب الهی بر مراتب عقل عبادی که در امر دوم اشارت رفت متفرع می شود . بدین صفت در حدیث کافی تصریح



شده است : « عدة من اصحابنا عن ابي جعفر (ع) لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له : اقبل ، فاقبل . ثم قال له : ادبر فادبر . ثم قال : وعزتي وجلالي ما خلقت خلقاً احب الي منك ، ولا اكملتك الا لافئمن احب . اما اني بك آمر و بك انهى و بك اعاقب و بك اثيب. » (٤)

معنی استنطاق عقل و اقبال و ادبارش در سابق مفهوم و بیان شد ، در اینجا لازم است که در باب محبت حضرت حق نسبت به اشیاء و دوستی و حب آنها نسبت به مبدأ تا اندازه‌ای بحث و گفتگو نمائیم . چون توهم شده است که برای حق محبت متصور و معقول نیست ؛ و اسناد حب و محبت به حضرت ذات نظیر اسناد قرض است به خداوند . در کریمه «من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً ...» و مانند سایر اموریست که اسنادش به خداوند معقول نیست ، مگر به اعتبار مجاز در اسناد یا مجاز در کلمه به اعتبار اشرف . نظیر : غضب و فرح و ضحك و غیر اینها از صفات .

بالحمله چون جمعی از علما نسبت حقیقت محبت را به حق انکار نموده‌اند ناچاریم در این خصوص بیان مختصری به میان آوریم تا حقیقت حال معین و معلوم گردد . ماهیات اشیاء که به اصطلاح قومی اعیان ثابته ، و به تعبیر بعضی حقایق علمیه ، و در لسان شرع ذراری آدم خوانده شده است خواه ماهیات حقایق متبوعه و خواه تابعه ، مجعول بالعرض و متأخر از وجوداند و هر يك از این اعیان ثابته از حضرت وجود احکام و آثار و ظهور لوازم خویش را مرید و

خواستار است . چنانکه وجود نیز ظهور به احکام ماهیات و تلون به لوازم و آثار آن را از ماهیت طالب و مستدعی است . پس هر يك از ماهیت و وجود طالب اتصاف به احکام دیگری است مانند تقید هر موضوعی به محمول خود و هر محمولی به موضوع قضیه ؛ بالجمله این اراده و طلب از جانب وجود عبارت است از توجه از ممکن غیب هویت ، به منصفه شهود و عرصه ظهور . منشأ و مبدأ این توجه از لحاظ اعیان ثابته و به لحاظ دیگر حضرت وجود است . و مقصود از این توجه این است که احکام خاصه وجود مانند : تقرر ، تحقق ، ابتهاج ، اراده ، تکلم ، علم ، قدرت ، وحدت ، عشق ، تشخص و غیر اینها در ماهیات و اعیان ثابته ظهور و نمایش پیدا کند و احکام ماهیت نظیر : کلیت ، جزئیت ، عموم ، اطلاق ، ضیق ، تقید و غیر اینها در حضرت وجود پدید آید تا مجموع اعیان ثابته و وجود به صورت جمعیت کل و جامعیت هر دو صنف از آثار و خواص و احکام جلوه گر آید . پس وجود حق در عرصه تفصیل و مقام نشر و تقریق به عنوان ظاهریت مطلقه متجلی و ظاهر گردد . چنانکه در مقام جمع و اجمال و موطن لف و انطواتحت اسم باطن مستور و به عنوان اسم خفی متطور و معروف بوده است . این اراده ذاتی و استدعای فطری و طلب جبلی در اصطلاح راسخین علم به محبت موسوم است . بنابراین محبت عبارت است از « ظهور احکام و آثار و خواص ذات در حضرت غیر و اتصاف به احکام و لوازم غیر » . و خود این محبت به ظهور احکام منبعث از معرفت اشیاء است . برای حضرت



حق علم ذاتی و علم سابق بر اشیاء و مطلوب ظهور حضرت ذات هویت است به صورت معروفیت مطلقه در نهایت و ختم وجود . چنانکه ظاهر بوده است به صورت عالیت در بدایت امر وجود و بالعکس . اشیاء در نهایت امر به صورت عالیت ظاهر شوند ؛ چنانکه در بدایت به عنوان معروفیت متجلی گردیده اند . و بدیهی است که محبت ازلی در نشأت و مراتب وجود تنزل نماید . پس برای هر درجه از درجات وجود محبتی است جلی برای ظهور احکام و خواص آن مرتبه و لوازم آن نشأه . این تحولات احکام نشأت چون به مرتبه اخیر هیولانی تنزل نماید آثار سعادت و شقاوت و کفر و نفاق ، ایمان و هدایت و غیر آن نیز در آن ظاهر می گردد .

پس از بیان فوق گوئیم : هر قدر ماهیت و عین ثابت شیء بیشتر قابل ظهور احکام وجود و اتصاف به خصایص آن باشد محبوبتر و رابطه محبت مابین وجود مطلق و آن شیء اتم و اکمل خواهد بود ؛ از طرف دیگر می دانیم جوهر علوی عقلی صعوداً و نزولاً اعلی المراتبی و اجلی المظاهر است . و مظهر اسم اعظم « الله » است . بدین جهت در حدیث فوق به همین حقیقت اشاره رفته است : « ما خلقت خلقاً احب الی منک ولا اکملتک الا فیمن احب ... »

از بیان فوق به خوبی ظاهر می شود که هر یک از اشیاء و حضرت حق نسبت به دیگری محبتی مخصوص دارا می باشند . و این معنی در کمال معقولیت و در خارج محقق است . و بالجمله هر قدر عین ثابت بیشتر بتواند احکام وجود را بگیرد و خواص و لوازم آنرا

ظاهر سازد محبت وجود را نسبت به خود بیشتر جلب نموده است . زیرا ( مجلائییت و مرآتیت آن برای ابراز وجود و احکامش بیشتر است ) محبت زیادتر خواهد بود و هر قدر کمتر شود محبت نقصان پذیرد . بنابراین اعراض که بعضی از صفات وجود را می توانند ظاهر سازند نسبت به جواهر که بیش از اعراض است پس محبت حضرت وجود به اعراض و حقایق تابعه کمتر خواهد بود از جواهر . همچنین نسبت به جواهر مادی کمتر است تا جواهر مجردة نفسانی از جواهر مجردة عقلیه . پس در تمام مراحل به حکم محکم کتاب مجید تدوینی : « الثفت الساق بالساق » در کتاب مجید تکوینی نیز ساق وجود و ساق ماهیت هر یک متعکس در حکم می باشند و محبت از طرفین و مودت از جانبین زیاده و نقص پذیرد .

از طرف دیگر در سابق اشاره شد که عقل کلی در مقام نزول و طلوع از گریبان انسان و رجوع به مراحل عالی به کسوت مقام ختمی مآب جلوه نماید و از روح مقام ختمی در مراحل صعود با مرتبه عقل کل متحد شود . پس چون عقل کل محبوبترین اعیان ثابتة بشمار است عقل حضرت رسول ختمی مآب نیز که با وی متحد است محبوبترین اعیان خواهد بود . و از این جهت در حدیث کسا و غیر آن وارد است « ما خلقت سماء مبنیة ولا ارضاً مدحیة ... الا لمحبة هؤلاء الخمسة . » و سر اضافه محبت کامله به حضرات ختمه کلیه در آینده بیان خواهد شد و همچنین وجود مسعود ختمی مآب به عنوان « رحمة للعالمین » عالم مادی و عالم مجردات معرفی شده سرش همان است که در فوق بیان شد .



کلام در عقل و اطلاقات آن بود. بیان شد که کلمه عقل بر امور ذیل به نحو اشتراك لفظی یا معنوی اطلاق می‌گردد.

۱- قوه ادراك خیر و شر، نفع و ضرر، حسن و قبح، مصلحت و مفسده و غیر اینها.

۲- قوه باعثه بر اقدام به خیر و اجتناب از شر، اتیان افعال حسنه و نفعه و ترك اضداد این امور.

در اینکه عقل به معنی دوم، همان مرتبه عالیة عقل به معنای اول است، یا غیر آن حقیقت می‌باشد؟ مورد نظر و اختلاف است؛ ولی آنچه محقق است این است که علم به خیر، غیر از اقدام به خیر است. چه بسا انسان عالم است به ضرر بعضی از افعال و معذک اصرار در اتیان این اعمال دارد مانند: شرب خمر، دزدی، خیانت، استعمال دخانیات و غیر اینها از منهیات.

بالجمله اعتراف به قبح عملی مولع است در اقدام به آن. پس مجرد علم و ادراك خیر یا شر کافی در اتیان اول و ترك ثانی نمی‌باشد. بنابراین قوه دیگری برای انجام لازم است.

۳- قوه و ملکه‌ای است در انسان که به وسیله آن می‌تواند امور فردی و معیشت شخصی را انتظام دهد. این قوه را عقل معاشی گویند. و نظام فردی در مقابل نظام اجتماعی قرار داده می‌شود. چه، در نظام جمعی، منظور حفظ جامعه مدنی است نه حال يك فرد.

پس آن قوه که بتواند عهده دار نظام اجتماعی شود اگر وهبی و غیبی است علم نبوات، و اگر کسبی و تعلیمی است علم حکومتات یا سیاست مدن را

تشکیل می‌دهد.

بالجمله اگر عقل معاش فردی طوری منظم شود که مطابقت با نظام اخروی و نوامیس شرعی بنماید، عقل مددوح بشمار است، و اگر برخلاف قوانین شریعت منظم گردد عقل مذموم و موسوم است به «تکرا».

۴- مراتب استعداد نفس برای تحصیل نظریات، و قرب و بعد از آن. بعبارت دیگر قوه‌ای که به سبب آن بتوان از اشیا صور انتزاع نمود، و مابین آن صور ترکیبات مخصوص ایجاد کرد. این اطلاق عقل همان است که حکما در کتاب نفس به چهار مرتبه منقسم می‌سازند:

«عقل هیولانی، عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل بالمستفاد»

۵- نفس ناطقه را عقل گویند و به واسطه اثر نفس که ادراك کلیات است. به این معنی عقل رامسیر حیوان از انسان قرار داده‌اند.

معانی خمسه‌ای که تا اینجا برای عقل بیان شد مابین فلاسفه و متکلمین و اخباریه محل اتفاق است بدون اختلاف نظر؛ تنها اختلافی که وجود دارد همان است که فوقاً اشاره شد بر اینکه این معانی عقل، مراتب ظهور يك قوه است یا قوای متعددی هستند با یکدیگر مختلف، بدون اشتراك در حقیقت؛ ولی مکرر گوشزد ساختیم که عقل حقیقی تشکیکی دارای درجات متفاوت است از حیث قوت و ضعف. پس ممکن است عقل را مابین معانی مذکوره مشترك معنوی دانست.

۶- صادر اول یا جوهر فعلی تام مجرد به حسب ذات و فعل؛ این معنی از عقل همان است که فلاسفه



آنرا اثبات نموده و متکلمین و اخباریه شدیداً انکارش دارند. و گویند در احادیث تصریحاً و تلویحاً به چنین موجودی اشاره نشده و ذکر از آن در کلمات ائمه (ع) وارد نگردیده است؛ بلکه بعضی از ایشان طریق افراط پیموده چنین عقیده ورزیده اند که قول به وجود عقل کلی و صادر اول - چنانچه حکما معتقدند - مستلزم انکار ضروریات دین مبین اسلام است از قبیل تعدد قدما، و قدم عالم. با آنکه حدوث عالم محل اتفاق تمام ادیان و ملل است و جزء حادث، حادث خواهد بود. علاوه در اخبار وجود مجردی سوای واجب تعالی صریحاً نفی گردیده است. از همین جهت دسته‌ای از اخباریان که حسن صلح جوئی داشته‌اند در مقام صلح برآمده گویند: «بگذسته از حکما مرتاض بوده‌اند، و به واسطه ریاضات، نفوس آنان صفائی یافته و صیقلی گردیده است. از این باب نور حضرت رسول اکرم (ص) در نفوس ایشان منعکس شده گمان کرده‌اند که این انوار پرتو موجودات مجردة مستقلی هستند، غیر از انوار نفوس انبیاء و اولیاء. به این معنی که حضرات انبیاء و اولیاء موجودات دیگری هستند و حضرات عقول منسوخ دیگر.»

بالجمله نفوس حکما پس از آنکه محل اشراق این انوار واقع شدند در مقام استدلال بر وجود آن مجردات مجردة تامه برآمده‌اند. جمعی دیگر از متکلمین بین فریقین، به این قسم، صلح داده‌اند که: عقل، جوهر مجرد تام است، ولی حادث است. زیرا، از حدوث عالم و حدوث اجزاء آن نمی‌توان دست برداشت. چه، محل اتفاق

ادیان و ملل می‌باشد. پس در مقابل حدوث عالم هر برهائی مغالطه و سفسطه شمرده خواهد شد. و گویند در تمام روایات کتاب عقل کافی و غیره قرینه صریحی بر وجود عقل کلی وجود ندارد، بل که قرینه برخلاف آن موجود است. مانند: امر و نهی، ثواب و عقاب و کلیه تکالیف که به عقل متوجه گردیده قرینه است بر اینکه مراد، عقل جزئی بشری است. این بود کلمات قوم راجع به نفی و اثبات وجود عقل کلی؛ ولی چنانکه سابقاً اشاره رفت، خطاب مستطاب «اقبل» و «ادبر» خود قرینه صریحی است بر اینکه عقل باید در جلوه تفصیل، ظهور کند؛ و به مقتضای خطاب «ادبر» از سامان کثرات به سوی موطن وحدت حقه حقیقه، و مقام انطوای عقلی صاعداً مراجعت نماید و تا مقام احدیت ذات برود. بنابراین در جلوه قوس نزول متنزل می‌شود تا به مقام عقل هیولانی؛ چنانچه در قوس صعودی، در صورت محمّدی (ص) طلوع نموده و تا مرتبه قاب قوسین احدیت و الوهیت یا مرحله اوادنای هویت ذات متصاعد شود؛ و به واسطه اطلاق و ارسال ذاتی عقل در احکام او خلط واقع گردیده، چنانچه اطلاق مقام الوهیت و حقیقت ارسالش موجب قول به حلول و اتحاد و الحاد و تجسم حق گردیده است.

از بیان فوق معلوم شد که عقل در مراتب وجودی دارای صعود و نزول است، و در هر درجه از مراحل وجود، آثار آن مرحله را ظاهر می‌سازد، و خود متصف به آن احکام می‌گردد. بنابراین، احادیث و روایات هر یک ناظر مرتبه مخصوصی از مراتب نازله و صاعده حقیقت عقلی است؛ و برای هر



مرتبه ، یکدسته از لوازم و خواص ، اثبات می‌نماید بدون آنکه اختلاف آثار ، دلالت بر اختلاف مؤثرات و تعدد ملزومات داشته باشد .

\*\*\*

**تبصره:** حکما به واسطه دو مقدمه که یکی نظری و دیگری بدیهی است صادر اول یا عقل اول را که به اصطلاح اشراق ، نور اقرش گویند اثبات می‌نمایند :

مقدمه اول وجوب و لزوم کمال سنخیت مابین علت و معلول . چه آنکه بین علت مضمیض وجود و معلول مفاض ، سنخیت اگرچه به نحو شیء و فیء باشد معتبر است .

مقدمه دوم قضیه «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» . به مقتضای این دو مقدمه ، باید از حضرت مبدأالمبادی يك امر واحد من جميع الجهات صادر گردد ؛ زیرا ، حق تعالی بسیط‌الذات و واحد از تمام جهات و حیثیات است . پس معلول اولش باید مسانخ با حضرت ذات بوده باشد . حال این واحدی که صادر شده ممکن است عقل باشد ، و احتمال می‌رود نفس یا صورت نوعیه و یا هیولی باشد .

چون می‌دانیم غیر از عقل جمیع اقسام دیگر يك قسم احتیاجی به ماده دارند ، و یا احتیاج به صورت ملازم آنهاست . پس بسیط و واحد نمی‌باشند . بنابراین عقل صادر اول خواهد بود ، و نباید توهم نمود که ایجاد عقل ، مستلزم تعطیل در فاعلیت حضرت حق است . زیرا ، قاعده دیگری که نیز در محل خود برهانی است ، رفع این توهم را عهده‌دار است . آن قاعده عبارت است از : «بسيط الحقیقة کل الاشياء التسی

دونها» . که مفادش چنین است که هر شیء بسیط که در حاق ذات وجودیش ( نه در مرتبه ماهیت ) بسیط‌الحقیقة باشد متضمن و حاوی کمالات مادون خود خواهد بود . پس به واسطه ایجاد عقل تمام اشیاء از مبدأالمبادی صادر گردیده است ، چنانچه مفاد قضیه «لامؤثر فی الوجود الا الله» ناطق به آنست . بنابراین ایجاد عقل مستلزم تعطیل در فاعلیت حق نخواهد بود . بل که با ایجاد عقل کثرات وجودیه ، دفعه الهیه موجود می‌گردد ، و از جهت مفاد قاعده بسیط‌الحقیقة گویند ، قوای نفسانیه و اعمال قوی ، اعم از ظاهریه و باطنیه و کمالات آنها در نفس موجود است به وجود وحدانی بسیط . و نیز در احادیث عقل ، قاعده بسیط‌الحقیقة به طور صریح بیان گردیده است ؛ چنانکه در کتاب علل الشرایع صدوق علیه‌الرحمه حدیث ذیل را ایراد فرموده است :

روى الصدوق فى علل الشرایع ، عن على (ع) عن النبی (ص) : سئل ما خلق الله عزوجل العقل ؟ قال (ص) : خلقه ملك له رؤوس بعدد الخلاق ، ممن خلق و ممن یخلق الى يوم القيامة ، ولكل رأس وجه ، ولكل آدمی رأس من رؤوس العقل و اسم ذلك الانسان على وجه ذلك الرأس مكتوب ، وعلى كل وجه ستر ملقى ، لا یكشف ذلك الستر من ذلك الوجه حتى یولد هذا المولود و یبلغ حد الرجال او حد النساء ؛ فاذا بلغ كشف ذلك الستر ، فیتقع فى قلب هذا الانسان نور فیفهم الفریضة والسنة والجید والردی . الاومثل العقل فى القلب كمثل السراج فى البیت .

علامه مجلسی چون به مفاد قاعده فوق آشنا نبوده و یا تطبیق آن قاعده را بر عقل ، متوجه نگردیده ، پس از نقل حدیث فوق فرموده است : این قبیل اخبار از غوامض علم الحدیث بشمار می‌رود . در صورتی

که با توجه به مفاد قاعده به خوبی معنای صحیح معقول حدیث ظاهر می گردد .

چنانچه در کتاب انفسی مظهر این وجود بسیط که کثرات شوون را حاوی است مشهود است . زیرا ، ملکه هر علم مانند نحو ، صرف ، فقه ، اصول و غیر آنها محل اتفاق است که بسیط است و در عین حال تمام مسائل آن علم در آن ملکه راسخه مطوی است و از اینجا حکما گویند علم اجمالی به حسب وجود بسیط است و در عین حال خلاق تفصیل مسائل علم است . همچنین ارادة الکلام و صوت که با وحدت وجود مشتمل است بر تمام جمل و کلمات و حروف تهجی .

بالجمله در حدیث فقره «خلقه ملک» اشاره است به مجرد عقل . چه در اخبار مجرد ملائکه بیان گردیده است و در آینده ذکر خواهد شد ؛ همچنین جمله «له رؤوس بعدد الخلاق» اشاره به انطواء و اشتغال عقل است به کمالات مادون ، که همان مفاد قاعده بسیط الحقیقه است ؛ و فقره «اسم ذلك الانسان علی

ذلك الوجه مكتوب» اشاره است بر کتابت تکوینی و احتواء بر کمالات وجودیه ؛ اما جمله «وعلی کل وجه ستر ملقی» کنایه است از حجب ماده و استار جسمانیه و پرده های شهوات نفسانیه که تماماً از موانع عقل ، و ابرهای ضخیم و تیره وجه این جوهر الهیه بشمار می روند . عبارت «لا یكشف حتى یبلغ حد الرجال او حد النساء . . .» استعاره است از مقام فعلیت کمالی که در عقل منزل منظوی است . عبارت اخری ، تا انسان در مقام جسم و مرتبه بدن ، و منغمر در آثار نفسانیه می باشد ، قابل نیل به کمال عقلی و فعلیت صعودی آن نخواهد بود . و نیز جمله «اذا بلغ كشف ذلك الستر ، فیقع فی قلب . . .» اشاره بر این است که اول پرتو عقلی ادراک خیر و شر ، و قوه تمیز مابین حسن و قبح ، ضار و نافع می باشد . پس عقل به معنای اول و دوم که در اقسام اطلاق عقل بیان شد ناشی از رشحات عقل به معنای ششم از معانی سابقه است .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

یادداشتها :

(۱) سلسله مقالات استاد چون مشتمل است بر مطالب فلسفی و عرفانی غامض ، در مقالات آینده مشکلات آنرا حتی المقدور شرح و بیض خواهدیم داد . مقالات استاد بزرگ متضمن تحقیقات عالیة شیعه است .

(۲) در اخبار واصله از اهل عصمت و طهارت از تجلی اول حق به اراده و مشیت فعلیه ، تعبیر شده است . عرفاً به آن نفس رحمانی و حق مخلوق به و حقیقت متحدیه و مرتبه حقیقت کلیة علویه در مقام تنزل خلقی اطلاق نموده اند ، و اول صادر از حق همین حقیقت را می دانند ، و گویند : اول تجلی حق وجود منبسط است . حکما تجلی اول را عقل اول دانسته اند جمعی از حکما و عرفای اسلامی بین این دو قول جمع کرده اند . در مباحث آینده این مسأله مهم عرفانی را بیان می نمایم «ج ش» .

(۳) جمیع اسماء جزئیة از سوادن اسم «الله» می باشند و اسم «الله» مشتمل بر جمیع اسماء است .

۴- و در نسخه دیگر وارد است : «... ایك آمر ، وایك انهی ، وایك اعاقب ، وایك انیب .» .